



گذری به حقیقت انسان در پرتو اندیشه‌ها

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق(ع) با بیان اینکه آنچه امروزه از معنای حقیقت انسان داریم ...

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق(ع) با بیان اینکه آنچه امروزه از معنای حقیقت انسان داریم چیزی نیست که از ابتدای صدر اسلام وجود داشته باشد، گفت: در تاریخ اندیشه‌ها نظرات مختلفی پدید آمده و رد و اثبات‌هایی صورت گرفته است که فهم این تاریخ به اندیشه امروز ما کمک خواهد کرد چرا که اگر امروزه دیدگاه جدیدی به بحث گذاشته شود که متفاوت با نظر غالب باشد، نباید از آن ترسید.

گذری به حقیقت انسان در پرتو اندیشه‌ها

به گزارش ایکن، نشست «با قرآن تا رستاخیز» با سخنرانی مهدی نوری افشان، عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق(ع) در انجمن اسلامی مهندسين برگزار شد.

بخش نخست این نشست به آشنایی با آرای مختلف درباره حقیقت انسان و سیر تاریخی اندیشمندانی که به این موضوع پرداخته و منطق اختلاف آرا آن‌ها اشاره شد.

نوری افشان معتقد است آنچه امروزه درباره حقیقت انسان به آن معتقدیم تاریخی را پشت سر گذاشته و نفی‌ها و اثبات‌های بیشمار را دیده که آشنایی با این تاریخ به اندیشه امروز ما کمک خواهد کرد. او بر این باور است که آرا موافق و مخالف باید فرصت گفت‌وگو داشته باشد تا در پرتو تبادل آرا و دفاع‌هایی که صورت می‌گیرد بتوان انتظار پیشرفت داشت.

مشروح نشست را در ادامه می‌خوانیم:

اگر به تاریخ اندیشه رجوع کنیم متوجه خواهیم شد که در مورد حقیقت انسان و اصطلاحاتی که در این باره وجود دارد مانند نفس، روح، جسم آرا و نظرات متفاوتی وجود داشته و این موضوع سابقه بلندی از گذشته تا به امروز دارد و می‌توان آن‌ها را در چند دسته کلی قرار داد: دیدگاه مفسران، متکلمان اعم از (اشعری، معتزله و شیعه) و فلاسفه (مشاء، اشراق و حکمت متعالیه).

تقابل کلام و فلسفه

متکلمین و فلاسفه در طول تاریخ اسلام ارتباطاتی با هم داشتند. در پنج قرن ابتدایی کلام کاملاً مسلط بود و فلاسفه غالباً طرد می‌شدند. در اواخر قرن ۴ با آغاز نهضت ترجمه تقابلی بین کلام و فلسفه ایجاد شد و فلسفه از سوی متکلمان شدیداً نقد شد.

در قرن ۵ تا ۹ فلسفه جایگاه خود را یافت و دیدگاه فیلسوفان مسلمان مسلط شد و کسی نمی‌توانست اسلام آن‌ها را نادیده بگیرد و از سوی دیگر متکلمانی پیدا شدند که به مفاهیم و اصطلاحات فلسفی علاقه مند شدند.

در قرن ۱۲ به بعد علمایی آمدند که طالب بازگرداندن اصالت به کلام بودند و می‌خواستند خود را از نفوذ فلسفه رها کنند؛ گروه‌هایی به نام کلام جدید، نو معتزله‌ها، نو اشعری‌ها و همچنین در سنت فکری شیعه مکتب تفکیک تفکری بود که در تقابل با فلسفه می‌اندیشید، هر چند که بعضی از بزرگان آن‌ها با فلسفه آشنایی داشتند و حتی به تدریس فلسفه مشغول بودند.

اگر بخواهیم از صدر اسلام اندیشه‌های تفسیری را بررسی کنیم، آرای اندیشمندان در قرون ابتدایی شباهت بیشتری به هم دارد و از قرون ۲ و ۳ اختلاف آرا پیدا می‌شود. هشام ابن حکم از صحابی امام کاظم (علیه السلام)، جز اولین کسانی است که در خصوص انسان دیدگاهی داشته که در تاریخ ثبت شده است. او انسان را ترکیب واقعی از روح و بدن می‌داند که از هم جدایی ناپذیر است و مثالی را مطرح می‌کند: اگر شما آهنی را گداخته کنید که تماماً تبدیل به آتش شود در این صورت چیزی که وجود دارد نه آهن است و نه آتش، بلکه آهن گداخته‌ای است که تبدیل به آتش شده، او در نهایت اصالت را به روح می‌دهد.

بعد از هشام ابن حکم، دیدگاه متکلمانی را داریم که انسان را همین جسم و ظاهری که می‌بینیم می‌دانند و در این زمینه از اصطلاحات مختلفی استفاده کردند مانند: اجتماع قوا، رنگ و رایحه و عموماً بزرگان معتزله هستند که در اصطلاح به «جزء

شیخ صدوق و روایات طینت

در بین آراء تفسیری به دیدگاه شیخ صدوق می توان اشاره کرد. رای ایشان به احادیثی که جمع آوری کرده اند باز می گردد. او معتقد است که انسان از نفس و بدن تشکیل شده و نفس امری باقی و بدن از بین رفتنی است و با مرگ از بین می رود و آنچه که باقی می ماند نفس است. او در خصوص معاد به روایات طینت باز می گردد که می گوید انسان وقتی می میرد چیزی از او باقی نمی ماند، مگر طینتی که ماندگار است. به نظر می رسد که شیخ صدوق با نفس مجرد موافق باشد اما این اصطلاح در آن زمان رواج نداشته است و گویی این اصطلاح به مرور وارد جریان فکر و اندیشه شده است.

بعد از شیخ صدوق، به دیدگاه شیخ مفید که به او شیخ المتکلمین می گویند متوجه می شویم که دیدگاهی متفاوت دارند و در آثارشان به نفس، معاد، روح و غیره پرداخته اند. او پنج معنا برای نفس آورده اعم از: نفس به معنای ذات شی، نفس به معنای هوا، نفس به معنای خون، نفس به معنای عذاب و نفس به معنای خواهش های نفسانی. او همچنین ۴ معنا برای روح مطرح کرده است اعم از: روح به معنای حیات، به معنای جبرئیل، به معنای قرآن و به معنای فرشته ای از فرشتگان.

دو قرن حاکمیت فکری

پس از شیخ مفید، به دیدگاه سید مرتضی متوجه می شویم که از واژه «جوهر بسیط» استفاده می کند که این عبارت در کلام شیخ مفید نبوده است و در مسئله برزخ هم متفاوت با ایشان فکر می کند. سید مرتضی در اندیشه به حقیقت انسان تأثیری گذاشت که تا دو قرن بعد متکلمان به آرای ایشان رجوع می کردند. او معتقد است که روح، انسان را زنده نگه نمی دارد؛ بلکه انسان زنده روح دارد و هنگامی که می میرد دیگر روحی ندارد. او همچنین موافق عالم ذر نیست و بر این باور است که انسان اجزای اصلی دارد و پس از مرگ به همان اجزای اصلی باز می گردد. او مثالی می زند: وقتی دست انسان قطع می شود انسان نمی میرد، پس دست جز اعضای اصلی او نیست و با این کار معاد جسمانی را حل کند.

در سیر تاریخ اندیشه به آرا و دیدگاه شیخ طوسی بازمی گردیم که در مباحث علوم اسلامی، حدیث، تفسیر و کلام سرآمد زمانه خود بودند و در مباحث مربوط به حقیقت انسان معتقد است اثبات وجود نفس امری وجدانی و حضوری است و درک هر شخصی را از خود حقیقی اش بدون واسطه می داند. او همچنین پس از اثبات وجود نفس، به تجرد، بساطت و جوهریت نفس پرداخته و در تبیین رابطه نفس و بدن به تباین آن قائل است.

در سپهر فکری فلسفه

پس از او، دیدگاه غزالی است که در این زمینه رویکرد متفاوتی داشته و تعاریف دیگری در خصوص انسان دارد، شباهت به دیدگاه فلاسفه و باور به تجرد نفس در افکار او دیده می شود. پس از او دیدگاه شیخ طبرسی را شاهدیم که به آراء سید مرتضی همسویی بیشتری دارد. در بررسی تاریخ اندیشه، به آراء ابن سینا اشاره نکردیم، چرا که کسی او را مفسر نمی داند و آرای او به آیه قرآن مستقیماً رجوعی ندارد. در میان فیلسوفان سهروردی از آیات قرآن استفاده می کند او معتقد است در نگاه سهروردی، «نفس» یا «نور اسفهد»، نوری از انوار الهی، هستی صرف، جوهر مجرد روحانی، مدبر جسم و مدرک معقولات است و ثبوت آن به علم درونی و اثبات تجردش بر شهود باطنی استوار است.

یک تاریخ تفکیک یا اشتراک

اما نکته ای که از دیرباز تا به امروز وجود دارد خلط میان روح و نفس است. عده ای نفس و روح را یکی می دانند و بعضی تفاوت هایی برای آن قائل شدند. در این زمینه اگر روایاتی وجود داشته باشد که بخواهیم به آن رجوع کنیم باید گفت که این روایات کامل نبوده و یا در این زمینه روایات متضاد بسیار وجود دارد. لذا می بینیم که فلاسفه، حقیقت انسان را نفس می دانند و در مورد روح مطلبی را بیان نمی کنند و یا رابطه بین نفس و بدن را یک رابطه شوقی می داند که نفس از روی اشتیاق با بدن همراه می شود. فخرالدین رازی با آنکه متکلمی اشعری است اما دیدگاهش به تجرد و بقای نفس میل می کند. او تفسیر بلند بالایی به نام «مفاتیح الغیب» یا «تفسیر کبیر» دارد.

در ۷ قرن اول با رجوع به میراث فکری که به دست ما رسیده، می بینیم که حقیقت انسان را جسم و مادی می دانسته اند و با الفاظ متفاوت نسبت به آن صحبت می شود، از قرن ۷ به بعد با پیشتازی خواجه نصیرالدین طوسی که اولین فیلسوف و متکلم است و به دلیل سمت حکومتی که داشته، آراء او انتشار بیشتری هم پیدا می کند رو به رو می شویم. او معتقد است نفس

چون مجرد است نمی میرد و در قیامت به بدن دیگری منتقل می شود. پس از مواجهه، دیدگاه محقق حلی و ابن میثم بحرانی که هر دو متکلمان بزرگی بودند و در این زمینه آرای مخالف با مجرد نفس داشته اند. آنان معتقدند انسان همین پیکر مشهود است که پس از مرگ به اجزای اصلی خود باز می گردد.

پاسخ به یک شبهه

مسئله دیگری که متکلمان به آن مواجه بودند پاسخ گفتن به شبهه آکل و ماکول بود. شبهه ای قدیمی در نفی و انکار معاد جسمانی که بسیاری از متکلمان درباره آن سخن گفته اند. شبهه به صورت خلاصه این گونه است که اگر انسانی معین غذای انسان دیگر شود، اجزای ماکول (خورده شده) در روز معاد در بدن آکل (خورنده) باز می گردد یا در بدن ماکول؟ به هر صورت که فرض شود، بدن یکی از آن دو به صورت کامل در روز رستاخیز محشور نخواهد شد. این مسئله در سوره بقره هم وجود دارد آنجا که حضرت ابراهیم پرنده ای را می بیند که بخشی از اعضای او خورده شده یا گم شده و سپس از خدا در مورد چگونگی رستاخیز سوال می کند.

ملاصدرا و حرکت جوهری

با ظهور ملاصدرا نظریه مجرد نفس بسیار پررنگ می شود. او به عنوان فیلسوفی مفسر و متکلم شناخته می شود که کسی نمی تواند تردیدی در پایگاه ایمانی و اعتقادی او داشته باشد. ترویج و تکثیر اندیشه او همان مقطع زمانی است که فلسفه قدرت پیدا می کند و علم کلام فلسفی می شود. ملاصدرا قائل به مجرد نفس است و با توجه به شبهاتی که تا پیش از این نسبت به مجرد نفس وجود دارد طرح جدیدی به نام «حرکت جوهری» و اصطلاح «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس انسان» را مطرح می کند.

ملاصدرا معتقد است نفس همراه با بدن خلق می شود، پس نفس، امری حادث و جسمانی بوده که همراه با بدن به وجود می آید و به مرور در یک حرکت جوهری تکامل پیدا می کند و ماهیتش عوض می شود و به مجرد می رسد تا جایی که در زمان مرگ انسان، کاملاً از ماده جدا می شود و این جسم است که می میرد. مسئله ای که او مطرح می کند امروز نیز می تواند مورد سؤال و بحث باشد. برخی از موافقان دیدگاه ابن سینا مخالف رأی ملاصدرا هستند و جسمانیت الحدوث بودن نفس را نمی پذیرند و شبهاتی را در این زمینه مطرح می کنند مانند: هنگامی که نوزادی به دنیا می آید و یک روز بعد می میرد نفس چگونه مجرد می شود؟ ملاصدرا پاسخ هایی در این زمینه و همچنین به سوالات بیشتری نیز پاسخ داده است.

علامه مجلسی و برگشت از فلسفه

علامه محمد باقر مجلسی عالم و محدثی است که به فلسفه علاقه داشته اما در مقطعی دیدگاهش عوض می شود و از فلسفه برمی گردد و آن را راهی نمی دانند که انسان را به حقیقت برساند. او راه حقیقت را، راه قرآن و روایات می داند. علامه مجلسی همانند بسیاری از دیگر هم مسلکانش در صدد اثبات مسائل کلامی به شیوه برهانی نیست؛ از این جهت رجوع به ظواهر آیات و روایات و استفاده از آن را تنها شیوه اثبات مسائل مربوط به نفس می داند؛ از این رو به نظر او ادله عقلی، هم در زمینه اثبات مجرد و هم جسمانیت نفس، مخدوش و غیر قابل اعتناست.

در مسیر پیگیری این موضوع به اندیشمندان معاصر باز می گردیم؛ به شخصیتی به نام «محمد صادقی تهرانی» که از مراجع تقلید و مفسران قرآن بوده و مبدع فقه قرآن محور است. او بر این باور است که روح نه مجرد است و نه مادی بلکه ویژگی های ماده را دارد و در این زمینه به توضیحاتی بیشتری نپرداخته است. همچنین می توان به مهندس بازرگان اشاره کرد که مجرد نفس و روح مجرد را نفی می کند و معاد را با قواعد طبیعی و فیزیکی پاسخ می دهد و اصطلاحی که فلاسفه نسبت به حقیقت انسان را مطرح می کنند را رد می کند. در اندیشه معاصر می توان به مکتب تفکیک و دیدگاه مرحوم حکیم اشاره کرد که مخالف مجرد نفس بودند.

در هفت قرن اول صدر اسلام در شناخت حقیقت انسان آرا بر جسمانی بودن تکیه داشت و بعد از آن و با تسلط فلسفه و آرای ملاصدرا رای غالب در مجرد نفس بود. در گذشته رأی بر جسمانی بودن، مترادف با مادی گرایی نبود و آن گونه نبود که کسی به شخصی مثل شیخ مرتضی و شیخ طوسی مادی گرایی را اطلاق کند. شاید بتوان مهمترین دلیل این تغییر نگرش را نفوذ گسترده فلسفه در آرای اسلامی دانست.

فکر به حقیقت انسان ادامه دارد

آنچه که امروزه تحت عنوان حقیقت انسان داریم چیزی نیست که از ابتدای صدر اسلام وجود داشته باشد؛ بلکه آرای مختلف به بحث گذاشته شده و صورت های متفاوتی گرفته تا به این نقطه رسیده است. اگر امروزه کسی نظر غالبی که رواج دارد را نقد کند و از آن فاصله بگیرد و دلایلی از قرآن، آیات و روایات و علوم طبیعی بیاورد و نظر دیگری داشته باشد به معنای خروج از اسلام و دین نیست، بلکه این هم نظری در کنار آرای دیگر است که نباید از آن ترسید، که اگر ترس بر دیدگاه و اندیشه ما غلبه کند پیشرفتی اتفاق نمی افتد، باید به آرای مخالف فرصت گفت و گو داد؛ چرا که در تبادل آزاد و دفاع هایی صورت می گیرد، پیشرفت اتفاق می افتد.